

مثل مولا

تق تق صدای در می پیچه توی خونه
در باز میشه هیشکی اما پشت در نیست
تنها یه کیسه پشت در روی زمینه
ساعت میگه وقت زیادی تا سحر نیست

روی لبش لبخند و توو چشماش اشکه
با این، غذای چند هفته جور میشه
چشمای زن تا انتهای کوچه میره
داره توو تاریکی یه سایه دور میشه

در بسته میشه سفره‌ی نون باز میشه
می‌چینه توی سفره ظرفای غذا رو
چشماشونو می‌مالن و از راه میان
بوی غذا بیدار کرده بچه‌ها رو

برعکس روزای دیگه امروز اونا
توو سفره‌شون نون و غذای گرم دارن

نعمت فراوونه توی این سفره اما

بازم از اینکه سیر باشن شرم دارن

اون سایه هرشب کارش اینه با رفیقاش

توو کوچه‌های شهر دنبال صوابن

بی ادعا و خاکی و گمنام و عاشق

این بچه‌ها نسل جدید انقلابن

عهد رفاقت بسته‌ن از اول توو مسجد

توو زندگی شون اقتدا کرده‌ن به مولا

تا که دعای فاطمه دنبالشونه

از راه مولا برنمی‌گردن، به مولا

علی سلیمیان